

عنوانی است در این باب که در کتب قدسیه درج شده است و در کتابهای دیگر نیز یافت می شود

ظاهر با صلح با ملین و صورتها حکوم معنی از آثار قدرت غالب است زمره مخالفان را سخر توجیه
 آن نمیره آفاق تسخیر گرداناد و تخفه نیاز بیدل که از اسیران بلسله دعاست در صورت
 این رباعی اشرف قبول رساند در پاخی قربانت ای سمع نفاذ افزوی + حکم تو سپاه
 عرصه فیروزی + خورشیدی اگر پایگذاری زمین + پر توجیه کم است بهر ظلمت سوزی +
 ارسال قبضه کمان از مرزا و اوریا رحمد **قبضه** ارسال قبضه کمان
 که نشاندار گوشه ابروی عنایت بود سوخت کیش صداقت اندیش را پی بومی قوت
 بخش بازوی تنها گردید زهی مرد آزما کمانی که زور بازوی شجاعت از تاب بندهایش
 پدیدت دستقامت رنگ تهوری از همواری رو غنیش هویدا از تماشای خشم حیرت
 پیکرش بازوی طاقت ناتوانی فروش است و در تصور ابروی بلال دورش شخص
 اندیشه حلقه بگوش از آنجا که این شکست رنگ عالم خلقت صبح وار نفس کشیدن رادم
 آرد هائی شمار و باین کمان که چون قوس قرح از قبضه تصرف انسانی بلند است چشم
 سرخیچ تو انانی بر آرد ناتوان را اگر **الله** سرشته باشد همسری زورمندان در شکنجه چننا
 فرسودن است و ضعیف پیکران را با هم آغوشی سرکشان استخوان هم غیر قندیل خذنگها
 امل نمودن اگر حلیه با در میدان زور آزمائی هفت ناوک سعی گرد دتیری جز آه نارسان
 توان انداخت و اگر سالها در حنیاز حضرت خانه کند بهم آغوشش نتواند پذیرد خست بشوق
 کشاکش تشویش تا کجا کباوه چنال باید کشید عاقبت کار چون زه گیر سر انگشت نداشت
 باید گردید پیکان و در عقده این اندیشه ناخن آزماست و چون سو فاعر زخم این کلفت
 می دوامچنان تبر گا در خانه گذشته بذوق چاشنی این زهر تاسف چشیدن است و
 بشوق کشاکش او محو حسرت کشیدن **ع** فریاد زوزما به کمانت نمی رسد + چون تیر
 زمین الفی می کشم و بس + با این همیشه دعا صاف است و وسعت آماج اجابت
قاف تا قاف بشکر الله خان در جواب مستفسار فالگیر حسن بزرگ

این رباعی اشرف قبول رساند در پاخی قربانت ای سمع نفاذ افزوی + حکم تو سپاه عرصه فیروزی + خورشیدی اگر پایگذاری زمین + پر توجیه کم است بهر ظلمت سوزی + ارسال قبضه کمان از مرزا و اوریا رحمد قبضه ارسال قبضه کمان که نشاندار گوشه ابروی عنایت بود سوخت کیش صداقت اندیش را پی بومی قوت بخش بازوی تنها گردید زهی مرد آزما کمانی که زور بازوی شجاعت از تاب بندهایش پدیدت دستقامت رنگ تهوری از همواری رو غنیش هویدا از تماشای خشم حیرت پیکرش بازوی طاقت ناتوانی فروش است و در تصور ابروی بلال دورش شخص اندیشه حلقه بگوش از آنجا که این شکست رنگ عالم خلقت صبح وار نفس کشیدن رادم آرد هائی شمار و باین کمان که چون قوس قرح از قبضه تصرف انسانی بلند است چشم سرخیچ تو انانی بر آرد ناتوان را اگر الله سرشته باشد همسری زورمندان در شکنجه چننا فرسودن است و ضعیف پیکران را با هم آغوشی سرکشان استخوان هم غیر قندیل خذنگها امل نمودن اگر حلیه با در میدان زور آزمائی هفت ناوک سعی گرد دتیری جز آه نارسان توان انداخت و اگر سالها در حنیاز حضرت خانه کند بهم آغوشش نتواند پذیرد خست بشوق کشاکش تشویش تا کجا کباوه چنال باید کشید عاقبت کار چون زه گیر سر انگشت نداشت باید گردید پیکان و در عقده این اندیشه ناخن آزماست و چون سو فاعر زخم این کلفت می دوامچنان تبر گا در خانه گذشته بذوق چاشنی این زهر تاسف چشیدن است و بشوق کشاکش او محو حسرت کشیدن ع فریاد زوزما به کمانت نمی رسد + چون تیر زمین الفی می کشم و بس + با این همیشه دعا صاف است و وسعت آماج اجابت قاف تا قاف بشکر الله خان در جواب مستفسار فالگیر حسن بزرگ

عنوانی است در این باب که در کتب قدسیه درج شده است و در کتابهای دیگر نیز یافت می شود

عنوانی است در این باب که در کتب قدسیه درج شده است و در کتابهای دیگر نیز یافت می شود

ورود نامه فیض شمامه سرفراز تو جهات گردانید و بنویسد فصل و کرامت نصیبه گوش و آرزوی
 دل رسانید کرم گستر اسایه افلاق در شیر و لهس اطلسی نه بسته که هوا خواهدان را دور از انجناب
 سیر بهشت هم خرم تواند ساخت و ماده الطائف کام الفت برداران را بچاشنی ننواشته
 که هنگام جدائی بشیرتی جان نیز توان پر دست اینجا سیر فالیز یا دشمنای حرمت مست حلوا
 کام و زبان شکر لذات احسان و کرامت بجزک التفات مرقوم کلک تصد سداک شده بود
 که مقصدیان آبشاری فالیز یعنی مرزا ملتانی و غیره چه قسم خریزه میرسانند فو بر بدیمه فالیز
 طبیعت که بر روی کار آورده بود بی شائبه و هم شکوه و اعتراض اگر از نظر ملاوت متر
 بگذرد عرض شیرین ادائی خود باید نمود **اسپات** بر سر خوانیکه میرسمت ایونی بود و گر
 همه حلوا و بد تلخی بیاران میرسد و در بفالیزی بیاید دست تا اسکان و سح جنس اول
 یا با و یا بر شغالان میرسد با وجود آنکه دنداننش ز تیز بیای حرص تا بلغز و پوست
 همچون آب یکسان میرسد بلکه از غوا صییش در مغزهای خریزه کرم تواند رسید اینجا
 که دندان میرسد آنچه بر ما میرساند اگر شش پوشیده است غالباً این ڈالی از فانی
 نشان میرسد و میرزا ملتانی اندایشان مرزا شدمی تا توان گفتن از ایشان بر کس جهان
 میرسد و نامم انخامیدها را اندایشان می کنم هر چه زایشان میرسد آخربایشان میرسد
 به شاکر خان در عرض مراتب سجود که نقش پیشانی عبودیت است آن قدر حرمت
 باریابان محفل حضور نحو است و بقاعده کوتاهی سخن دست دعا بر یور بلندی آراست
 محفل سمع تابان در گلستان رنگ و بو باشتی + الهی هر کجا باشی مهبار آبر و باست
بشکر اللہ خان نوشته شد عمر باشد که ز و صلیم بیادت خرسند چه
 توان کرد و تقاضای ضمیمی نیست + گنجینه داری جواهر اخلاص آن قدر مستغنی اجناس
 رسوم نذار که نقود تحائف دعا را از عالم خرق شمارتی نشمارد و شیرازه بندست
 مجموعه اعتقاد و مرتبه بی نیاز مضامین تکلف بساخته که نسخ مکاتیب نیاز از مقوله افراد

در روزنامه فیض شمامه سرفراز تو جهات گردانید و بنویسد فصل و کرامت نصیبه گوش و آرزوی
 دل رسانید کرم گستر اسایه افلاق در شیر و لهس اطلسی نه بسته که هوا خواهدان را دور از انجناب
 سیر بهشت هم خرم تواند ساخت و ماده الطائف کام الفت برداران را بچاشنی ننواشته
 که هنگام جدائی بشیرتی جان نیز توان پر دست اینجا سیر فالیز یا دشمنای حرمت مست حلوا
 کام و زبان شکر لذات احسان و کرامت بجزک التفات مرقوم کلک تصد سداک شده بود
 که مقصدیان آبشاری فالیز یعنی مرزا ملتانی و غیره چه قسم خریزه میرسانند فو بر بدیمه فالیز
 طبیعت که بر روی کار آورده بود بی شائبه و هم شکوه و اعتراض اگر از نظر ملاوت متر
 بگذرد عرض شیرین ادائی خود باید نمود اسپات بر سر خوانیکه میرسمت ایونی بود و گر
 همه حلوا و بد تلخی بیاران میرسد و در بفالیزی بیاید دست تا اسکان و سح جنس اول
 یا با و یا بر شغالان میرسد با وجود آنکه دنداننش ز تیز بیای حرص تا بلغز و پوست
 همچون آب یکسان میرسد بلکه از غوا صییش در مغزهای خریزه کرم تواند رسید اینجا
 که دندان میرسد آنچه بر ما میرساند اگر شش پوشیده است غالباً این ڈالی از فانی
 نشان میرسد و میرزا ملتانی اندایشان مرزا شدمی تا توان گفتن از ایشان بر کس جهان
 میرسد و نامم انخامیدها را اندایشان می کنم هر چه زایشان میرسد آخربایشان میرسد
 به شاکر خان در عرض مراتب سجود که نقش پیشانی عبودیت است آن قدر حرمت
 باریابان محفل حضور نحو است و بقاعده کوتاهی سخن دست دعا بر یور بلندی آراست
 محفل سمع تابان در گلستان رنگ و بو باشتی + الهی هر کجا باشی مهبار آبر و باست
بشکر اللہ خان نوشته شد عمر باشد که ز و صلیم بیادت خرسند چه
 توان کرد و تقاضای ضمیمی نیست + گنجینه داری جواهر اخلاص آن قدر مستغنی اجناس
 رسوم نذار که نقود تحائف دعا را از عالم خرق شمارتی نشمارد و شیرازه بندست
 مجموعه اعتقاد و مرتبه بی نیاز مضامین تکلف بساخته که نسخ مکاتیب نیاز از مقوله افراد

در روزنامه فیض شمامه سرفراز تو جهات گردانید و بنویسد فصل و کرامت نصیبه گوش و آرزوی
 دل رسانید کرم گستر اسایه افلاق در شیر و لهس اطلسی نه بسته که هوا خواهدان را دور از انجناب
 سیر بهشت هم خرم تواند ساخت و ماده الطائف کام الفت برداران را بچاشنی ننواشته
 که هنگام جدائی بشیرتی جان نیز توان پر دست اینجا سیر فالیز یا دشمنای حرمت مست حلوا
 کام و زبان شکر لذات احسان و کرامت بجزک التفات مرقوم کلک تصد سداک شده بود
 که مقصدیان آبشاری فالیز یعنی مرزا ملتانی و غیره چه قسم خریزه میرسانند فو بر بدیمه فالیز
 طبیعت که بر روی کار آورده بود بی شائبه و هم شکوه و اعتراض اگر از نظر ملاوت متر
 بگذرد عرض شیرین ادائی خود باید نمود اسپات بر سر خوانیکه میرسمت ایونی بود و گر
 همه حلوا و بد تلخی بیاران میرسد و در بفالیزی بیاید دست تا اسکان و سح جنس اول
 یا با و یا بر شغالان میرسد با وجود آنکه دنداننش ز تیز بیای حرص تا بلغز و پوست
 همچون آب یکسان میرسد بلکه از غوا صییش در مغزهای خریزه کرم تواند رسید اینجا
 که دندان میرسد آنچه بر ما میرساند اگر شش پوشیده است غالباً این ڈالی از فانی
 نشان میرسد و میرزا ملتانی اندایشان مرزا شدمی تا توان گفتن از ایشان بر کس جهان
 میرسد و نامم انخامیدها را اندایشان می کنم هر چه زایشان میرسد آخربایشان میرسد
 به شاکر خان در عرض مراتب سجود که نقش پیشانی عبودیت است آن قدر حرمت
 باریابان محفل حضور نحو است و بقاعده کوتاهی سخن دست دعا بر یور بلندی آراست
 محفل سمع تابان در گلستان رنگ و بو باشتی + الهی هر کجا باشی مهبار آبر و باست
بشکر اللہ خان نوشته شد عمر باشد که ز و صلیم بیادت خرسند چه
 توان کرد و تقاضای ضمیمی نیست + گنجینه داری جواهر اخلاص آن قدر مستغنی اجناس
 رسوم نذار که نقود تحائف دعا را از عالم خرق شمارتی نشمارد و شیرازه بندست
 مجموعه اعتقاد و مرتبه بی نیاز مضامین تکلف بساخته که نسخ مکاتیب نیاز از مقوله افراد

گفته اند که هر کس که در دنیا...
گفته اند که هر کس که در دنیا...
گفته اند که هر کس که در دنیا...

سجده شکر می باید کرد و ایند اوراق نسخه اگر ام فی شمار و شگوفنای باغ اخلاق همیشه مباح
ارسال بلور ز کبریا محمد امین عرفان سحکس از معنی مکتوب شوق آگاه
نیست و ورنه بجای نامه پیش یار ما را خواندن است چه نویسد که از حقیقت اشتیاق
پرده تواند کشود و چه آغازد که تمهید نسخه کتنا تواند بود از عالم رویداد غباری فرا هم دور
است که اگر دم زند و یار یار بر روی شوق بر می آرد و از حصول اعتبار استیج و تابی حلاج
کرده که اگر عرض دهد حیرت قدم از تخر خانه بر می دارد باری از سیر سواد بر اثر راه
آوردی که قافلان تحت معانی اقلیله ازین پیشکش کفایت تصور نمایان نسخه طوره
معرفتی است که در تعمیم عبارتش بدعای خاص مندرج توان یافت و از آن مخصوص
معنیست حقیقه احسن می توان شنکافت خواهد رسید و سلام نیازی خواهد
رسایند ذخیره منامین شوق بسیار است اما فرصت عرض حضور می در کار امید که
آرزو با جلوه عبارت نماید و صورت پرده خیال مبعوض و قوع آید به شا کر خان
عنایت رقم نامه که منشور سعادت مجوران بود در برابر رنگ التفات بر روی انتظار کشود
اگر به تمهید المهای دوری مبالغه نماید شکوه تقدیر بند زبان شعور است و انحراف وضع
رمانا ادب آموز شیوه عجز و قصور یاد مراتب الطاف از عالم حضور فهمیدن اضطراریت
و تصور درجات شفقت از کیفیات شهود اندیشیدن بی اختیار بی هر چند از دور گردان
تعبیر نمایند از حقیقت قرب اشارت نیست و اگر همه از فراموشان تصور فرمایند از رضایان
یاد عبارتی در هر صورت از مقیمان عقیده تکرده اخلاص شمارند و از گوشه گیران زاویه
نیاز انکارند نسیم فضل الهی اوراق نسخه انتظار برگردانند و معنی تصور مبالغه شود در ساند
بشکر اللہ خان نوشته شد در آنجور و رویدد لیا نامه بانسیم ارسال
روغن گل محمود حسرت را در وبال اسرمانندی فشار افتخار بخشید و بی بضاحت اسباب
طرب را به ذخیره زد ما غمی با موصول جمعیت جاوید گردانیدر با غمی این باد به عشرت

مکتوب شوق آگاه
گفته اند که هر کس که در دنیا...
گفته اند که هر کس که در دنیا...
گفته اند که هر کس که در دنیا...

ملاقات فیصدان از جان
بسیاری است و یک
ما قضا کار فانی
بسیاری است و یک
ما قضا کار فانی
بسیاری است و یک
ما قضا کار فانی

زبان کرم گیت + این بر تو رسان چرخ کرم گیت به بیانی دل مصلح شد گشت ناهاست در این سخن گل شنبلیله باغ
 کرم گیت به نشان این باغ پوسته بخار و بر تو چرخ همواره روئی در بار و شنبلیله این باغ همیشه طراوت بهار
 به شاکر خان در عرض صحت شکر اللہ خان به پیش
 احوال ما واقع خرام ناز هست + عاجزان چون سایه هر جای پهنی افتاده اند + نسیم کاظمی
 شمیم عنایت نامه کفایتی وزیدن ندارد که غبار بیدست و پایان با نذیشیه ضبط خود توان
 پردخت و اشتغال سلامی التفات بگیرمی پیش نمی آید که افسرده جانی ناتوانان
 با وضع زمین گیری تو اند ساخت به گرمی خورشید تابان هر کجا نوز افکن است
 محفل شبنم همان بردوش از خود رفتن است + لسان محمد که مزاج عافیت امتراج قبله
 نیاز مندان بدرجه کمال صحت فائز است لسانی گوید برای طبع هواخوانان نمی باید
 تا جمعیت کلی وصول یابد به سعادت حصول دیدار شتابدار سال خوشه های انگور
 اجزای تفرقه طبع الفت سرشت را نوید شیرازه جمعیت داد حلاوت جمعیت ظاهری
 و باطنی خوشه باغ کامرانیها باد کسین شاعر شکر اللہ خان معروض
 داشتن بجا قلند خان شکر پستیهای عنایات یاد آوری سعادت زبان مجرب
 بیان است و سیر افکار معانی بهار شبت طبع نیاز تر جهان اکثر ایات کفایتی جلوه گر
 اند که اگر سماع بوجد پیش آنگی نه نماید پس مانده جملتهای بی دردی است و بی حشمت
 که طلوع شفقت نامه هم گر بیان مطلع آفتاب بود و سحر خیر فاد دعای محرم جناب فیضی
 انساب هنوز لبس ایرسی لطائف فائز نگرددیده بهتی که منقوش صفحه خیال داشت
 بتقریب ذکر خیر و سید عمر من انجاشت هزار رنگ شمیم مقبول طبع معنی آشنی
 کردید بیان رنگینی های دیگر موقوف مقدم بهار توام است انشار اللہ تعالی سرو
 دل های مشتاقان خواهد بخشید ربا سح شمیم میرسی از دل بسوی شمیم
 گردانیم + زحیرت چون نگرددن هجوم آورد مگر گانم + بیایای آفتاب عالم اسید

کرم گیت به نشان این باغ پوسته بخار و بر تو چرخ همواره روئی در بار و شنبلیله این باغ همیشه طراوت بهار
 به شاکر خان در عرض صحت شکر اللہ خان به پیش
 احوال ما واقع خرام ناز هست + عاجزان چون سایه هر جای پهنی افتاده اند + نسیم کاظمی
 شمیم عنایت نامه کفایتی وزیدن ندارد که غبار بیدست و پایان با نذیشیه ضبط خود توان
 پردخت و اشتغال سلامی التفات بگیرمی پیش نمی آید که افسرده جانی ناتوانان
 با وضع زمین گیری تو اند ساخت به گرمی خورشید تابان هر کجا نوز افکن است
 محفل شبنم همان بردوش از خود رفتن است + لسان محمد که مزاج عافیت امتراج قبله
 نیاز مندان بدرجه کمال صحت فائز است لسانی گوید برای طبع هواخوانان نمی باید
 تا جمعیت کلی وصول یابد به سعادت حصول دیدار شتابدار سال خوشه های انگور
 اجزای تفرقه طبع الفت سرشت را نوید شیرازه جمعیت داد حلاوت جمعیت ظاهری
 و باطنی خوشه باغ کامرانیها باد کسین شاعر شکر اللہ خان معروض
 داشتن بجا قلند خان شکر پستیهای عنایات یاد آوری سعادت زبان مجرب
 بیان است و سیر افکار معانی بهار شبت طبع نیاز تر جهان اکثر ایات کفایتی جلوه گر
 اند که اگر سماع بوجد پیش آنگی نه نماید پس مانده جملتهای بی دردی است و بی حشمت
 که طلوع شفقت نامه هم گر بیان مطلع آفتاب بود و سحر خیر فاد دعای محرم جناب فیضی
 انساب هنوز لبس ایرسی لطائف فائز نگرددیده بهتی که منقوش صفحه خیال داشت
 بتقریب ذکر خیر و سید عمر من انجاشت هزار رنگ شمیم مقبول طبع معنی آشنی
 کردید بیان رنگینی های دیگر موقوف مقدم بهار توام است انشار اللہ تعالی سرو
 دل های مشتاقان خواهد بخشید ربا سح شمیم میرسی از دل بسوی شمیم
 گردانیم + زحیرت چون نگرددن هجوم آورد مگر گانم + بیایای آفتاب عالم اسید

بیانی دل مصلح شد گشت ناهاست در این سخن گل شنبلیله باغ
 کرم گیت به نشان این باغ پوسته بخار و بر تو چرخ همواره روئی در بار و شنبلیله این باغ همیشه طراوت بهار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

شما قان + چو حجم طار زنگ است برگرد تو گردانم + بشکر الله خان نوشته شد
دور از د تو داغ دلی نقش بسته ایم خاک نسرده بسر خود نشسته ایم + وضع تسلیم به
ادانی که دار و محو آرزوی دولتی مست و دست دعا به کیفیتی که سر بر می آرد بیتیاب صلا
سعادت قی ربانک سع که یارب از چه گل اندیشه رنگ حنا دارد + کف پائیکه جا در روز
های چشم ما دارد + با استقبال او عمر لیسیت از خود میر و م بیدل + خراش در شکست
رنگ من آواز یاد دارد + و دیده حیرت نگاه پیش ازین غبار که چه انتظار مباد شوق
ویدار باین حسرت داغ مجوری بسیناد در و عامی صحت شکر الله خان
اقبال سعادت از کی برات تنگ مایه که از نوید نوای صحت جاوید ذخیره جمعیت اندوز
و حضور عشرت ابدی و تنگ گاه مینوای که بله با گرم اتحاد چراغ امید افروز و دم گما
انرجوب اندکی انفعالی طبیعت افروز دانا بکمال ما منع الله فهو خیر غیر از شکر چاره بنود
در هر صورت التماس فی تقویت مزاجی نیست اگر بخاری بعرض می آرد اعتدالها
و ضمن اثر دارد قوت بخش مرآج اعیان خبر فرود توانائی ذات کریم صفات نصیب
کوش مخلصان نگر دانا و فر و زندانی خرابانکه داغ و فایم برمانتوان بست خطاها
معانی + بشکر الله خان در شکر انتخاب دیوان بیدل
مقبول فیض ازل طبع صاحب معانی که از اقبال تو جیش نیاز بی بضاعتان بغیر تمیاز
می نازد و بمن التفاتش اجزای بی سر و پیمان آئینه انتخاب می پردازد اگر از هجوم نهم
نقاط بفرشک افتد در آن نسخ یقین تو هم شک چه احتمال دارد و اگر سهو القلمی گمان
بر وفطرت سمر از نقص ادراک بر می آرد مگر آنکه لطف کریم مهبانه جوست بر کرا پسندید
پسندید و هر چه را بر گزید برگزید قدرت انشای دیوان ممکنات سرپای احوال و
اطوار آن معنی نواز مستخرب اعیان ظهور در ادب شکر الله خان در مبارکیاد
فتح اسرار فتوحاتی که ساز اندیشه بیدلان محض صمدیت لا ازال مترجم تمنای آثار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

اوست بنهور سامه نوازی مژده آهنگ مبارکباد بر جمع پیش آهنگان مقام اخلاص
 ز مزه تمیست دوام رسان و تائید ایزدی آن ذات اقبال آیات را که اتمی هست از
 اعیان گردانید که در تقابلش بر خند بنیاد مخالف سر پایا کوه آهن باشد خنر لغبار نا که پدید
 نذارد و اگر بر طینت خصم طوفان آتش است جز در نقاب خاکستر سر از حبیب بر نمی آرد
 شاعرانه بیتی چند درین مقام عرض ورود داشت از پیشگامی یاسی تحائف مبارکباد
 انگاشت هم وضع تسلیم عالم اخلاص مقبول نظر عاطفت اثر باد محنت
 ووشم از گردون ندا آمد که خان دلنواز + کرد در یکدم زون بنیاد میواتی خراب +
 گفتم از حق چشم آن دارم که تا شام ابد + گرد هر گردون کشتی غنشینند از بخشش در آب +
 بسکه ذات اقدسش موصوف بیدل پرورش + عاسدا و گره میگرد ریاست میگرد و سراب +
 بی تکلف جست میواتی و جاٹ و راجپوت + تا نگردد پایمال حکم آن نصرت رکاب +
 یکجهان خفاش را برقی ز آتشش بس است + هه آفتاب است آفتاب است آفتاب +
 از طرف شکر اللہ خان و شاگرد خان به نواب عالی خان کام بخشه
 خربزها که طرز شیرین کلامی از طوطیان شکرستان حلاوت اوست و ساز
 رطب اللسانی از تردناغان توصیف طراوت اوریشته آدای تسلیمات در
 زمین پیشانی عقیدت مندان کاشت و بگل افشانی آداب سجود سر بر خواها
 از خاک برداشت زبان شکر شیرینه این نهال است که ثمر رسان سخن مرادین
 نعمت صوری و معنوی نصیب لذت سرشتان خوان عقیدت کناد و کامهید
 مارا شکر فروشی حمد و سپاس مصر حلاوت جاوید گرداناد شاکرستان
 جرات بیانی عرض اخلاص هر چند نقاب آرزو با بر می دارد اما در حفظ مراتب
 آداب ناتوانی بے صرفگی نمی پذیرد بر صریح است که نامه یا کسر و کسوت
 پیچیدگی بال کشتاست و تحریرهای یک قلم در صورت ایجاز پر و از غما به حال از شتاقا

نوعی از خنر لغبار نا که پدید نذارد
 اشاره است که اوست
 ز مزه تمیست دوام رسان
 ووشم از گردون ندا آمد
 گفتم از حق چشم آن دارم
 بسکه ذات اقدسش موصوف
 بی تکلف جست میواتی
 یکجهان خفاش را برقی
 از طرف شکر اللہ خان
 خربزها که طرز شیرین
 رطب اللسانی از تردناغان
 زمین پیشانی عقیدت
 از خاک برداشت زبان
 نعمت صوری و معنوی
 مارا شکر فروشی حمد
 جرات بیانی عرض
 آداب ناتوانی بے
 پیچیدگی بال کشتاست

سازد با...
 کوه آهن...
 خنر لغبار نا...
 اوست بنهور سامه...
 نوازی مژده آهنگ...
 مبارکباد بر جمع...
 پیش آهنگان مقام...
 اخلاص ز مزه تمیست...
 دوام رسان و تائید...
 ایزدی آن ذات...
 اقبال آیات را که...
 اتمی هست از اعیان...
 گردانید که در...
 تقابلش بر خند...
 بنیاد مخالف...
 سر پایا کوه آهن...
 باشد خنر لغبار...
 نا که پدید نذارد...
 و اگر بر طینت...
 خصم طوفان آتش...
 است جز در نقاب...
 خاکستر سر از...
 حبیب بر نمی آرد...
 شاعرانه بیتی...
 چند درین مقام...
 عرض ورود داشت...
 از پیشگامی یاسی...
 تحائف مبارکباد انگاشت...
 هم وضع تسلیم...
 عالم اخلاص مقبول...
 نظر عاطفت اثر...
 باد محنت ووشم از...
 گردون ندا آمد که...
 خان دلنواز + کرد...
 در یکدم زون بنیاد...
 میواتی خراب + گفتم...
 از حق چشم آن دارم...
 که تا شام ابد + گرد...
 هر گردون کشتی...
 غنشینند از بخشش...
 در آب + بسکه ذات...
 اقدسش موصوف...
 بیدل پرورش + عاسدا...
 و گره میگرد ریاست...
 میگرد و سراب + بی...
 تکلف جست میواتی...
 و جاٹ و راجپوت + تا...
 نگردد پایمال حکم...
 آن نصرت رکاب + یک...
 جهان خفاش را برقی...
 ز آتشش بس است + هه...
 آفتاب است آفتاب...
 است آفتاب + از طرف...
 شکر اللہ خان و شاگرد...
 خان به نواب عالی...
 خان کام بخشه خربزها...
 که طرز شیرین کلامی...
 از طوطیان شکرستان...
 حلاوت اوست و ساز رطب...
 اللسانی از تردناغان...
 توصیف طراوت اوریشته...
 آدای تسلیمات در زمین...
 پیشانی عقیدت مندان...
 کاشت و بگل افشانی...
 آداب سجود سر بر خواها...
 از خاک برداشت زبان...
 شکر شیرینه این نهال...
 است که ثمر رسان سخن...
 مرادین نعمت صوری و...
 معنوی نصیب لذت سرشتان...
 خوان عقیدت کناد و کامهید...
 مارا شکر فروشی حمد و...
 سپاس مصر حلاوت جاوید...
 گرداناد شاکرستان جرات...
 بیانی عرض اخلاص هر...
 چند نقاب آرزو با بر می...
 دارد اما در حفظ مراتب...
 آداب ناتوانی بے صرفگی...
 نمی پذیرد بر صریح است...
 که نامه یا کسر و کسوت...
 پیچیدگی بال کشتاست...
 و تحریرهای یک قلم در...
 صورت ایجاز پر و از غما...
 به حال از شتاقا

عقل و شکر از انظار خورشید
خودشما باریک بنگرید
در بارگاه عالمی که در آنست
عجب از خورشید و ماه و ستاره
عجب از کوه و دریا و جنگل
عجب از گل و بوته و مرغ و ماهی
عجب از نفس و جان و اندیشه
عجب از نور و تاریکی و صدا
عجب از رنگ و بوی و مزه
عجب از همه آنچه در عالم است
عجب از همه آنچه در دلم است

و اگر بگویی تامل نماید خیال از دیده تامل بهار می تواند اندوخت فضل و اهر شب قدرت
بعرض کمال رسانا و مناصب فطرت بدرجه اعلیٰ فایز گردانا و شکر اللہ خان
نشان اطفال ظهور عبارت سرفراز نامه ساغر هزار رنگ شفق در بار مطالعه داشت
افسوده دماغ زاویه بیدلی را محمور یاس پیمانی انتظار نگذاشت قبل از اطفال نیت
کرم نوید فتح و نصرت و عقده عدل و رفعت از زبان جمهور هزار غنچه علیه سامعه توان
گردیده بود اجمال آن حقیقت امر و نقاب چهره تفصیل کشودنی حقیقت انموذجی
از ذخایر امید هوا خواه ابرصه و قورخ آمده هنوز مراتب آرزو آینه نماسک پایه
بدایت است و درجات تمنای ابجد آغاز طلب نهایت ایزد ستعال کمال این فنیل
بمنصه ظهور رساند و بیدلان را ممنون عنایت ازلی گرداند و شکر ارسال
روغن بادام شکر اللہ خان به بیدلان سخت بی نوایان اند
بے نفس مستی آشنایان اند + در طرب زار عالم خم و بیخ + یک عرق خجلت اند و
با قیام + خامه از نار سایه های طاقت تحریر قمر گاسف بفرش می آورد و اشک
بوضع نقطه چکیدنی و صفحہ از بی و سقیتهای بیان بر خود چیدنی داشت شکستی در صورت
سطر بالیدر خاک من صد در دل طوفان غبار بکیسی است + حسرت بیمار عشق نامه
دارد بترم + در صورت خاک نشین زاویه دعایم و در هر صفت محبت زیارت
معبد ثنا ارسال روغن سمن بادام لبدر و اسح جان پروری در رفع یوسهها
بیدماغی کوشید و هزار نشا رفین گسری سر و شش مراتب عشرت ایامی گردیدنی
شکل بادام چه قدر انتظار معقوبه در پرده تصور چیدتا باین بوی پیرایش چشم
کشانید و نهال سمن چه مقدار ناز یوسفی در خلوت دماغ پرورد تا چشم این بادامش
راه اقبال و انمائید بهارستان سمن اقبال تمست کمین بے صفائی اسباد و شکوفه
بادام عشرت برگ ریز خیال افسردگی بیداد به شکر خان اقتصار وضع بید

از دنیا است
عقل از این بیدلان
عجب از همه آنچه در عالم است
عجب از همه آنچه در دلم است
عجب از نور و تاریکی و صدا
عجب از رنگ و بوی و مزه
عجب از همه آنچه در عالم است
عجب از همه آنچه در دلم است
عجب از نور و تاریکی و صدا
عجب از رنگ و بوی و مزه
عجب از همه آنچه در عالم است
عجب از همه آنچه در دلم است

عقل و شکر از انظار خورشید
خودشما باریک بنگرید
در بارگاه عالمی که در آنست
عجب از خورشید و ماه و ستاره
عجب از کوه و دریا و جنگل
عجب از گل و بوته و مرغ و ماهی
عجب از نفس و جان و اندیشه
عجب از نور و تاریکی و صدا
عجب از رنگ و بوی و مزه
عجب از همه آنچه در عالم است
عجب از همه آنچه در دلم است

عقل و شکر از انظار خورشید
خودشما باریک بنگرید
در بارگاه عالمی که در آنست
عجب از خورشید و ماه و ستاره
عجب از کوه و دریا و جنگل
عجب از گل و بوته و مرغ و ماهی
عجب از نفس و جان و اندیشه
عجب از نور و تاریکی و صدا
عجب از رنگ و بوی و مزه
عجب از همه آنچه در عالم است
عجب از همه آنچه در دلم است

و در مجموع احوال حیرت است و در همه اوقات حسرت اگر از ورود عنایت نامها به منکر
 جمیع نیتد بر تفرقه بنیادش باید گریست بی تصنع یا در التفاتها و در از دماغ زرنه
 بر می آرد کاش نسبیانی بفریاد دل حیرت منزل رسد و این ممکن نیست صاحب گمان
 هزار اشغال در بار اند و بیدلان را همان آرزوی دیدار عبارت بسیار است ایامه اشغال
 مضمون تحقیق و اشارت بی شمار اما یک قلم خجالت کیش امتیاز و تفریق معبودی دیده
 انتظار ما را بشنو و جمال مطلب رساند و سر سودا پرست را بسجود کنار مدعا محرم گرداند
 به شکر الله خان نوشته شد نامه دیگرم به بطرف نواخت + نشسته سجده را
 و در بالا ساخت + دیر رسیدن نسخه دیوان بیاد آوریمای زود باعث بود و زود رسیدن
 و صنوح معانی از دیر انتظار می مضمون باد و بی تکلف هیچ کافی عذاب تصور جدا
 میناد و هیچ گنگار نام تغذیب دور می شنود از وصل بخیاال تسلی بودن
 اینته معالی را می مثال کشیدن است و از نامه و پیغام کام دل حسبتن نخل تو همی به متر
 رسانیدن تصنع تصنع است و تکلف تکلف روز نشا ط شب کرد آخر فراق یازم +
 خود را اگر نسوزم شمی دگر نذارم + بهمه حال متوجه معنی خود بوده بیدلان محزون را از
 دعا گوینان شمارند جواب نامه شکر الله خان در تکلیف اصلاح
 نخل صدر الدین خان بعد از شکر نغاسی گرم نفسش حسبتنی بر تم سجود می آرد
 که حسب الارشاد منسوبان جناب الوهیت به فکر بدیهه پرداخت و با امید قبول
 طبع معانی پسند طبیعت را مستعد ما موری شناخت لیکن باقی نخل و قتی
 بمعرض تو هم آورده که از عمده آن مگر همان خودش تواند بر آمد سپر فطرتهای
 سخن طرازان این عصری تماشائی نیست خاصه ابنای دول که لاف درین فن دانسته
 باشند می گویند در زمان سابق با و شاه مجهول فطرتی تکلیف شعرا می کرد که نظمی
 ساده از قوافی مستعارون فکر نمایند بحیرت در مانده بودند و بعدا عتوبتهای وصل

و در مجموع احوال حیرت است و در همه اوقات حسرت اگر از ورود عنایت نامها به منکر
 جمیع نیتد بر تفرقه بنیادش باید گریست بی تصنع یا در التفاتها و در از دماغ زرنه
 بر می آرد کاش نسبیانی بفریاد دل حیرت منزل رسد و این ممکن نیست صاحب گمان
 هزار اشغال در بار اند و بیدلان را همان آرزوی دیدار عبارت بسیار است
 مضمون تحقیق و اشارت بی شمار اما یک قلم خجالت کیش امتیاز و تفریق معبودی دیده
 انتظار ما را بشنو و جمال مطلب رساند و سر سودا پرست را بسجود کنار مدعا محرم گرداند
 به شکر الله خان نوشته شد نامه دیگرم به بطرف نواخت + نشسته سجده را
 و در بالا ساخت + دیر رسیدن نسخه دیوان بیاد آوریمای زود باعث بود و زود رسیدن
 و صنوح معانی از دیر انتظار می مضمون باد و بی تکلف هیچ کافی عذاب تصور جدا
 میناد و هیچ گنگار نام تغذیب دور می شنود از وصل بخیاال تسلی بودن
 اینته معالی را می مثال کشیدن است و از نامه و پیغام کام دل حسبتن نخل تو همی به متر
 رسانیدن تصنع تصنع است و تکلف تکلف روز نشا ط شب کرد آخر فراق یازم +
 خود را اگر نسوزم شمی دگر نذارم + بهمه حال متوجه معنی خود بوده بیدلان محزون را از
 دعا گوینان شمارند جواب نامه شکر الله خان در تکلیف اصلاح
 نخل صدر الدین خان بعد از شکر نغاسی گرم نفسش حسبتنی بر تم سجود می آرد
 که حسب الارشاد منسوبان جناب الوهیت به فکر بدیهه پرداخت و با امید قبول
 طبع معانی پسند طبیعت را مستعد ما موری شناخت لیکن باقی نخل و قتی
 بمعرض تو هم آورده که از عمده آن مگر همان خودش تواند بر آمد سپر فطرتهای
 سخن طرازان این عصری تماشائی نیست خاصه ابنای دول که لاف درین فن دانسته
 باشند می گویند در زمان سابق با و شاه مجهول فطرتی تکلیف شعرا می کرد که نظمی
 ساده از قوافی مستعارون فکر نمایند بحیرت در مانده بودند و بعدا عتوبتهای وصل

و در مجموع احوال حیرت است و در همه اوقات حسرت اگر از ورود عنایت نامها به منکر

کتابخانه کتبی خط نستعلیق
شماره ثبت ۱۰۰
مجله نشریات ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هـ.
دفتر انتشارات و کتابخانه
شماره ثبت ۱۰۰
مجله نشریات ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هـ.
دفتر انتشارات و کتابخانه

گردیده تا آنکه یکی از مزاجدانان کاغذ سفید بدعوی تمام از نظر گذرایند و گفت درین
قصیده نوشته ام مثل برین معنی که سوا سے قافیه های تسارف خطوط متعارف هم
ندارد انامردی می باید که بعرضه تقریر و تحریرش قدم گذارد احوال نیز دستبان
ایگان از ان عیس طبایع خالی نیست و اگر نه در زمینی که غیر از همین قافیه چند و
دیگر تصور نباشد کسی چه فکر نماید همه حال مدعا تقریب سعادت اندوزی مطالعه آن
فیان عالم معنی ست هرزه خیالان بخیا لیکه دارند محفوظ باشند بکم اقلخان
در تعزیت ابله ایشان از تصور المیکه درین ایام بر طبیعت اشفاق است
عبارت محبت نگاشته تکلف منفعل وضع تحریر است و تقنع متحریر ساز تقریر عبرت
مقابل اندیشه نیست که نفس زدن با صبح قیامت تو ام بنالد و کب کشودن بر سر
محشر مقدم نالد در کارگاه تقریر نفس را بر ضبط ادب قماش کدام و محوس
یافتن است و طاقت را بر غیر از تسلیم و رضا پرده چه جرات و اشکافتن
و دیده اشک می کار دول ز داغ گلچین گشت در بهار نو میدی رنگ عاشقان
این است هفت صد هزار صفت غریب اتفاقی دست بهم داده بود چشم زخم زان
فرصت تامل داری بحال خود نگذشت و طرف جمعیتی بلشا بده می پیوست غروب
تقدیر تا مرگان کشودن از پیش چشم برداشت معنی نسبتان را بجهان صورت
دل بستن ببنده طور این آثار است و حقیقت آگایان را به تماشای رنگ مجاز پویان
مزجر صورت این اسرار بر دوام صحبت بهم چشم نوان و دواختن + آخر است
بید نشان خویشیم با بیگانه + کلفت این اندوه از دیده تا دل عبارت بید است
پسیده است و در این آتش از نفس تا نگاه هجوم حیرت و عبرت تنیده
این گل ز بهار تو در من چهره کشود + فی عشق و بهوس نه علم و فن چهره کشود + چند
گرد نفس پیش می پرده است + چون صاف شد آینه کهن چهره کشود + به تپه آینه

کتابخانه کتبی خط نستعلیق
شماره ثبت ۱۰۰
مجله نشریات ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هـ.
دفتر انتشارات و کتابخانه
شماره ثبت ۱۰۰
مجله نشریات ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هـ.
دفتر انتشارات و کتابخانه

کتابخانه کتبی خط نستعلیق
شماره ثبت ۱۰۰
مجله نشریات ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هـ.
دفتر انتشارات و کتابخانه
شماره ثبت ۱۰۰
مجله نشریات ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هـ.
دفتر انتشارات و کتابخانه

بیت اول که در این نظریه
بیت دوم که در این نظریه
بیت سوم که در این نظریه
بیت چهارم که در این نظریه
بیت پنجم که در این نظریه
بیت ششم که در این نظریه
بیت هفتم که در این نظریه
بیت هشتم که در این نظریه
بیت نهم که در این نظریه
بیت دهم که در این نظریه

و اگر سر نخفت با این نکست و غفله بهر عجز و حقارت تا زگی ورود این آیت
وسيله آبر و فمیده سر بر خط میگذارد و بلال عمید را دلیل ناتوانی اندیشیده سرنگونی
انفعال و امی نگار دستیم مبارکباد همان بلال زبانی معروض خواهد داشت و گردن
بناز بهین عرض خمیدگی خواهد داشت **عش** نزل بی نشان حسنیکه درین جلوه
میخواند ز من + عالمی بر هم زند تا رنگ گرداند ز من + تا بجوشد سر که از خاکستر من
چون سپند + خاشی را هم محبت ناله می داند ز من + آبیار مرز غه خاموشیم اما چه سود
شوق میکار نفس تاناله رو یاند ز من + بیدلم بیدل ز شرم سخت جانها میرکس +
دور از ان دی خاک هم آب بست گرداند ز من + مبارکباد عید بشاکر خان
نوشته شد روشن بیانی های بلال عمید که اشاره ابرو است از خروج
مطلع کمالی و موج باده از ساغر کیفیات عز و اقبال رفته ز اکتی که بر هم تافته و
بشمع افروزی انجن تهنیت عید تارا بید بافته منظور فروغ تحسین و مقبول نظر
آفرین باد قلت استعداد قوافی خجالت اختصار مچینا و ابیات بلال شب
بانستی برون از پرده می آید + که گوئی از می زبست لبی تر کرده می آید + همه گر
شب بود ترک صبورچی مفت عشرتها + تبسم های این مطلع سحر پرورده می آید +
باین سامان که شد یارب کله ار ای مستانت + که ماه نوهم از گردون کلنج کرده می آید +
په شکر الله خان طلوع فیض عنایت نامه به بیامن تجله انشای
دل اخلاص منزل راضفای آمینه بخشید و لبواد التفات ایجاد دیده منتظرا
در سر مه عشرت حضور خوابند قبول ابیات معذرت و داع باقبال شفقت
نخواست و راه تحسین بختگ های طبیعت را در آغوش وسعت بهار انداخت
زوده تفریح همچون بنشامتاز نگردا بیده که معالج خارهاک عدافی آرزوی
سنخاش نتوان نگاشت و نوید خاص رنجب گرمی پیش نیامده که تا گوارا

بیت اول که در این نظریه
بیت دوم که در این نظریه
بیت سوم که در این نظریه
بیت چهارم که در این نظریه
بیت پنجم که در این نظریه
بیت ششم که در این نظریه
بیت هفتم که در این نظریه
بیت هشتم که در این نظریه
بیت نهم که در این نظریه
بیت دهم که در این نظریه

بیت اول که در این نظریه

بیت اول که در این نظریه
بیت دوم که در این نظریه
بیت سوم که در این نظریه
بیت چهارم که در این نظریه
بیت پنجم که در این نظریه
بیت ششم که در این نظریه
بیت هفتم که در این نظریه
بیت هشتم که در این نظریه
بیت نهم که در این نظریه
بیت دهم که در این نظریه

عنوانی است که در این کتاب مذکور است و این کتاب در هر دو نسخه که در دسترس است به همین صورت است. در نسخه اول که در کتابخانه جامع تبریز است در صفحه ۱۲۸ این عنوان درج شده است. در نسخه دوم که در کتابخانه مجلس است در صفحه ۱۲۹ درج شده است. در هر دو نسخه این عنوان به همین شکل است و هیچ تغییری در آن نشده است. این نشان دهنده این است که این عنوان در هر دو نسخه که در دسترس است به همین صورت است و هیچ تغییری در آن نشده است.

در نوبت که ورود التفات نامه به اصولی فیض عظمی به ایت فرموده و فرود دیدار
تجلی انوار در اندیشه بید لوزی کشته در سر موی مستند قره اسپت از چشم نطفه
بیرون نشسته و از هر طیش دل الفت کند شیشه خانه طاقت شکسته یارب کی
انتظار مرقانی نماید و عبا در ورها بسرگی دیده فرود آید چو گل هزار حسین
سجده می کشد آغوش نسیم صبح تمنا عبا مقدم کیست غنیمت مست چو مرقان
اگر نسیم هم + و گرنه رحمت دیگر خیال مبرم کیست عنایات غزل تازه بصله گراست
نواخت و شکر افادت نوازی مسرور اشارت معنوی ساخت هر چند آرزوی محض
حصول این دولت بود که از واسوئگیهای شعله افکار قص سپندی به محض
مغز عرص خواهد داشت و از نفس سوزیهای چراغ اندیشه بیرون تو میست
در پیش خواهد گذشت اما مطابق امری که از امثال آن چاره نیست م بوده شعری
چند با نسخ طومر معرفت که لمعات حقیقتش منگشفت تا بل خواهد گردید مبرمن ارسال
رسانید مبرمن مالمی واردات موقوف و رود آن نسخ شفقت مست و منتظر وصول
ابنمونه مکتب در شکر احسان بشکر اللہ خان در زری ثمرات باغ سخا
از اضعاف نتایج انعام مخیرست و انتظار و عده های کریم بود فوراً آثار اگر ام شعر
در باره و در خور خبر رسائی مدا احسان شمردن است و ابر را بقدر قسط اسرا که هر چه
آوردن آنچه در خیال نیست نظر با نقوش حصول م بندد و هر چیزیکه در تصور نیست
م شاهده وصول می پیوندد در باسح عمری بقبول م نظم مائل گشتم + چند
با شریک شاعر غل گشتم + دیدم که م تو سخت بی پایان است + عاری ماندیم ز شکر و بیدل
گشتم + جمیع درجات کمال آن ذات درین عالم مشهور خواص و عوام باد و علو
مناصب اقبال مبرمن آثار نصیبه مهور انا م رسانا و بشکر اللہ خان تا بح
فقرات مناصب حکومت میوات م موشن در جبات جناب جلالت م

این کتاب در هر دو نسخه که در دسترس است به همین صورت است. در نسخه اول که در کتابخانه جامع تبریز است در صفحه ۱۲۸ این عنوان درج شده است. در نسخه دوم که در کتابخانه مجلس است در صفحه ۱۲۹ درج شده است. در هر دو نسخه این عنوان به همین شکل است و هیچ تغییری در آن نشده است. این نشان دهنده این است که این عنوان در هر دو نسخه که در دسترس است به همین صورت است و هیچ تغییری در آن نشده است.

عنوانی است که در این کتاب مذکور است و این کتاب در هر دو نسخه که در دسترس است به همین صورت است. در نسخه اول که در کتابخانه جامع تبریز است در صفحه ۱۲۸ این عنوان درج شده است. در نسخه دوم که در کتابخانه مجلس است در صفحه ۱۲۹ درج شده است. در هر دو نسخه این عنوان به همین شکل است و هیچ تغییری در آن نشده است. این نشان دهنده این است که این عنوان در هر دو نسخه که در دسترس است به همین صورت است و هیچ تغییری در آن نشده است.

مقصد نصرت و اقبال مصدر ارشاد و حال نص زینهار تحقیق قدر جو سر توفیق سر کوب
 پر اندیشی دشمنان نوید جمعیت دوستان خانصاحب مبارکباد و یکم الدخان
 فقرات پیشگاه کرم انتساب محرم کواکب فیاض رکاب ناز و نعمت دستگاه
 خانصاحب افلاک درگاه و عظام سپستان والی ملک کرم الدخان بنی صاحب نما
 مبارکباد و بجزست رسول گزیده و آل الاچا و ایزد بخش رساله شخص نیان
 شکوه سنج غفلت اجباب نیست تا فراموشی بخاطرهاست در یادیم ما + غبار منزه
 راتاشمی بجزکت نیاز و پرافتخانی در اندیشه اش راه مزار و ویدیل معذور را
 تا مکتوب شفقتی آئینه داری نه نماید بر غفلت های دوری چشم نمیکشاید با کمال
 اتحاد و وصل مجوریم ما + همچو ساغری بلبل ارمیم محموریم ما + بحر در آغوش و موج
 ما همان محوکنار + کار ما با عشق بی پرواست معذوریم ما + با دوا گاهی مدد فرمای
 هوش بخودان باشند و به تقویت اعانتی غبار بی خبران از زمین جا مدت برین
 باشند لشکر الدخان در لغزیت صمیمه بطرفا نگاه آشوب
 حوادث + بنید انیم مارا صیبت باعث + جبایم و صفائی سینه نیست + نفس
 گر میکشم آئینه نیست + اگر فریب هستی غبار راه بندیش منی بود عدیت بیحش
 نقاب تو هم منی کشود و اگر منون الفت سلسله تعلق منی آریست طنبیت و
 اندیشه گستن بر خود منی کاست ایات مبتذل دیوان امکان که خزیات
 رسالت اعتباری قافیه مزار و مضمونی است پیش پا افتاده و شیشه های خمتان
 ظهور که غیر از حسرت شرابی بعرض منی آرد جانی است شکست آماده چه نگارد
 که بان کسرا فهم معنی وجود و عدم مکتوف نباشد اگر سعی ما عاجزان کاره
 می کرد اعتراف بندگی که کمال عجزت منی منو دم و اگر کوشش مانا توانان
 بجایی میرسد غیر از تسلیم درمی دیگر هم می کشودیم سایه حکم قدرت در دعوی

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است و در بیان معجزات و احوال آن بزرگواران است
 و در بیان صفات و کمالات آن بزرگواران است و در بیان مناقب و فضیلت آن بزرگواران است
 و در بیان معجزات و احوال آن بزرگواران است و در بیان صفات و کمالات آن بزرگواران است
 و در بیان مناقب و فضیلت آن بزرگواران است و در بیان معجزات و احوال آن بزرگواران است

غرض از این است که در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است و در بیان معجزات و احوال آن بزرگواران است
 و در بیان صفات و کمالات آن بزرگواران است و در بیان مناقب و فضیلت آن بزرگواران است
 و در بیان معجزات و احوال آن بزرگواران است و در بیان صفات و کمالات آن بزرگواران است
 و در بیان مناقب و فضیلت آن بزرگواران است و در بیان معجزات و احوال آن بزرگواران است

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است و در بیان معجزات و احوال آن بزرگواران است
 و در بیان صفات و کمالات آن بزرگواران است و در بیان مناقب و فضیلت آن بزرگواران است
 و در بیان معجزات و احوال آن بزرگواران است و در بیان صفات و کمالات آن بزرگواران است
 و در بیان مناقب و فضیلت آن بزرگواران است و در بیان معجزات و احوال آن بزرگواران است

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است و در بیان معجزات و احوال آن بزرگواران است
 و در بیان صفات و کمالات آن بزرگواران است و در بیان مناقب و فضیلت آن بزرگواران است
 و در بیان معجزات و احوال آن بزرگواران است و در بیان صفات و کمالات آن بزرگواران است
 و در بیان مناقب و فضیلت آن بزرگواران است و در بیان معجزات و احوال آن بزرگواران است

کتابخانه آستان قدس
 شماره ثبت ۱۹۹
 شماره قفسه ۱۹۹
 شماره کتاب ۱۹۹
 تاریخ ثبت ۱۹۹
 تاریخ قفسه ۱۹۹
 تاریخ کتاب ۱۹۹

آفتابی تقصیری نداشت و خاک بقتضای اختیار جز علم آسمانی نافرمانت هر چند قلوب
 و اضطرار بی اختیاری است بکلفت نیز در منبسط خود باید که شید تا سلسله و نفع ضای
 بر هم نخورد و سر رشته تسلیم که نسبت قبول حضرت الوهیت وابسته اوست از
 دست نرود جمعیت بخش و لها بعلیه صبر که حصول سعادت صوری و مصنوعی نیست
 مشرف گرداناد و زبان حمد و ثنا که دلیل معرفت حقیقی است که است کناد و مع
 علام محی الدین نیز گویای ترشی ایام تشویش اوقات آن شکر گشت
 طلاوت مباد ارسال ابنه های منتخب که هر یک از لذتی سربسته بودید و بی
 تمام داشت تا بنگامان زاویه بیدلی را تا زبان بچاشنی های حصول شکر ایما
 کار و امی حقیقی پنجستان و معمول جمعیت رساناد و از ثمرات حدیقه وصل شکر گشت
 نعمت جاوید گرداناد و جواب معذرت میر رضی و جدت و شکر
 ارسال حقه اندیشه صحبت و خضت که معنی تشویش غیر ایجاد است از ظاهر
 و جدت مناظر مرفح باد هر گاه اقتضای اتفاق صحبتها نقاب آرزوئی موقوع
 نمی کشاید قدم مجبان در دیده مردمی می نماید و تا خواستش و دواع میل فراست
 آوردن مرگان نموده است آمینه خانه و لها آغوش مشا به حقیقت کشوده اگر
 حاضر اندو دیده بیدار روشن و اگر بغیبت پرداخته اند اندیشه تصویب گشتن و در صورت
 اگر پلای عذری در میان آید زنگ آمینه رسوم می زود اید در همه حال بیدلان را
 ازین عالم بجز باید فهمید و عنان تخیل از وادای این توعم معلوف باید گردانید
 حقه های تحائف بقلقل خموشی مینائی کرده اند و پیام و کشیه های سبب التفات
 آورده بباد و نفسهای گرم حیات بخش و دوستان باشند بشکر اندر خان
 و شاکر خان در عرض مراتب نیاز فرق داشتنی است آن دو متحد اندیشیدن
 خجالت فتم کیتانی است و در سیر گشتن و فاق ایشان غیر یکنگی بر روی کار آوردن

حقیقت الی آنست
 یعنی هرگاه در نفس
 چشم اندیدن بود
 سبب تشویش و لها
 یعنی تشویش برای بین
 صورت الی آنست
 معنی تشویش در صورت
 ۱۹۹
 شماره ثبت ۱۹۹
 شماره قفسه ۱۹۹
 شماره کتاب ۱۹۹
 تاریخ ثبت ۱۹۹
 تاریخ قفسه ۱۹۹
 تاریخ کتاب ۱۹۹

کتابخانه آستان قدس
 شماره ثبت ۱۹۹
 شماره قفسه ۱۹۹
 شماره کتاب ۱۹۹
 تاریخ ثبت ۱۹۹
 تاریخ قفسه ۱۹۹
 تاریخ کتاب ۱۹۹

انفعال احوالی و رعنائی قتل و محیط اعظم که بتازگی پیر و کثافت عذر تقصیری زبانیها
خواید خواست **بیاساقی ای آفتاب یقین** + تجرد بیان کتاب یقین + که بار را
بجولانکه اعتبار و نشانید است افسردگی در غبار **پیشکرمی** گر شود شمع راه فلک
سیری آسان **تست** از نگاه + جهانی شد از نارسائی بلاک + فلک بود گریه آید
خاک **بشکر اللذخانی نوشته شده** روز و صلت باید از ششم
اب گردیدن که ما در فرقت زندگی کریم و جانی داشتیم + شیرازه بند نشود ظهور
میش ازین بفرقه اجزای بیدلان راضی مباد **بیع افکار** گوهرشارد و بیت بحر
نیازی آرد و از مطالعه اصلاح آرا توقع پیرایه قبول دارد **قطع کرده ام** بهر مشق
حیرت سر و موزون ترا + تا که میخوانم بلند بیهای مضمون ترا + هر چه می بینم سرا
از خیالت میدهد + هر دو عالم یک سر را **نوست** مجنون ترا + به **شکر اللذخانی**
از مطالعه احوال معنی خدمتان که بصورت سراپا تقصیر اند غافل بناستند مغاوت
عنایت مضمون بعد از انتظار سے دیدند و نوری چشم آرزو بخشید و گیر ازین
جنس عنایات از هر تعداد بیرون باد غیر از حسرت دیدار هر چه محرومن دارد
تکلف است و آنچه بنگارش آرد نادانی تصرف بعرض این دو بیت تکیه بر قومی نماید
و نقابی از روئے اخلاص یقینی سے کشاید ابیات به بیان نازت که رنگ من
به آهنگ سازه که چنگ من است + **بجوگر منی جست** و جوی تلفت + بمن گر تو ام گفتگو
بر طرف + نمایند و امر حقیقت دیدار عالی که است کنا و و بشود دوام وصل گردانا
در عرض انجام نسخه **طوری معرفت بشکر اللذخانی** نیازی که در سب
اندیشه با معنی تسلیم می گشت امر و در صورت خط جبهه است و دعاییکه در پرده
نفس حسرت طپیدن می کشید کجاست نامه بال کشا آبله پایان و اومی مقصود را
کیفیت طلب هم جایه جمعیت وصال است و عا **زنگاهان** محفل شود در خیال دوست

فصل در بیان کیفیت و حقیقت و عا در بیان کیفیت و حقیقت

این کتاب در بیان کیفیت و حقیقت و عا در بیان کیفیت و حقیقت

کیفیت طلب هم جایه جمعیت وصال است و عا زنگاهان محفل شود در خیال دوست

این کتاب در بیان کیفیت و حقیقت و عا در بیان کیفیت و حقیقت

این عبارت در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود یا در راه خدا شهید شود یا در راه خدا شهید شود...
 این عبارت در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود یا در راه خدا شهید شود یا در راه خدا شهید شود...
 این عبارت در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود یا در راه خدا شهید شود یا در راه خدا شهید شود...

ویدار نیز آئینه وار حضور جمال بستی تا حضور وصل تو در دیده شتاق بود و دل فراسخی
 داشت از روشن بیا اینهای خط این زمان که گواشن دیدار دور افتاده ایم و میر ویم
 از خود بدوش نا تو اینهای خط یعنی نواز اطور معرفت از مجموع دیده انتظار سامان
 یک عالمه حراغان است و هوای نثار آن کلیمه این حقیقت صد هزار گوهر معنی بدامان
 متذکر توجه ذات معنی آیات قرآن هست یزیدنیانی نمک شده و عصای قدرتی نه نموده
 که ال فرعون یعنی زمره طاعیان که غرقه نیل او بار انداقی است سر از آب تنوع برآورد
 درین وقت آرزوی بیاب هوا پرست این مناسبت که رابط اجزای تفرقه امکان
 اوراق انتظار بیدلان برگرداند و دیده شتاق را بچشم نقش پامبالعه قدمه پس
 رساند آیات خودم طلبی کتم انشا + تانفس گل کند دعای تو بود + شدیم
 کنون که صفحه دل + نسیم معنی ناس تو بود + بشکر التذخار و عذر احوال
 شاه زین العابدین و سید مراتب عجزی که حسرت گزین تسلیم آمین در
 اداسه آن ناگزیر است و نیاز کمین خامه حسین در عرض آن بی اختیار چرخ بر دو بیت
 عالی است که مینست میطالعه فیاض نشاء قبولی بهم رساند و کسوت عبا خطوط به عجم
 راجح تحسین معطر گرداند قطع چه سازم تا تو انم زخمت رنگ سجده در کوشش + سر افتاد
 دارم که پیشانی است ز انوش + بهار آگوده رنگ تمنایت ولی دارم + که گر سیر
 در خاطر افتدی کتم پوشش + فیض رسانا هر چه در باب شاه زین العابدین و غیر آن که
 اشال با بجا صلان مزرع ایجاد انداز عالم اخلاق بنظر پیوسته می پویند و غیر آن
 آثار رفت حقیقی نیست اجر و قوع این مراسم از حق بحق خواهد بود هنگام تحتر
 نیاز نامه رباعی از پرده غیب معانی احرام زنگده شهود است و مقتضای مناسبت
 مقام در سلک حقائق معروض پوست است از اطا حقیقت است و اعیان تفریط
 این جمله مرکب آن همه فیض بسیط + کمظرفی مافیض ترا مانع نیست + گر قطره بود قطره

این عبارت در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود یا در راه خدا شهید شود یا در راه خدا شهید شود...
 این عبارت در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود یا در راه خدا شهید شود یا در راه خدا شهید شود...
 این عبارت در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود یا در راه خدا شهید شود یا در راه خدا شهید شود...

این عبارت در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود یا در راه خدا شهید شود یا در راه خدا شهید شود...
 این عبارت در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود یا در راه خدا شهید شود یا در راه خدا شهید شود...
 این عبارت در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود یا در راه خدا شهید شود یا در راه خدا شهید شود...

محیط است و محیط + از جانب مزار محمد بقا بشکر اللہ خان **عید آمدہ تاد**
طرب گنشتانند + در ساغوا ماه بادہ پایمانند + یارب بدعای بیدلان تادم صور + چون نور
بلال رونقت افزانند + آفرینند و نقص و کمال ماه و بلال سبے شائبہ نقصان زوال
پر تو ان ذات خوشید آیات برفق بلال نسبتان فزہ مقدار تابندہ داراد و جہنہ
اخراجس ہوا خواہان ازان بہتایمات مبارکہا + چون بلال عید آئینہ وار کمال گردانہ
بشکر اللہ خان عرض من بہر اربعودیت کہ تا نفس باقی ست ہر آنی برنگی جلوہ گر
ست و تاریخی از رنگی ست تجدید عجز نیاز گسٹرفی احوال ایہا تکہ تا گیش بوسی از عالم
تحقیق دارو محمود شوقش ساغر سر خوشیہای حال می پندارد ہوا ہی بار بار بے
محصل قبول عرضہ میدہد اقبال آہنگ مطالوہ معنی نواز بادہ **شب** از عاقبت
دور جا ہم رسید از اوضاع مسمان پیام رسید + کہ ہر جا بلہضرا ہی کفر و دین +
مخالفت نواز دگان و یقین + فی گردن شیشہ در دست گیر + توانای و عم کہ بہان بہ
گیر + و گر شمع امکان خموشی کند + جہان جملہ ظلمت فروشی کند + فی سازکن نور جاوید
باش + قدح گیر دوست و خوشید باش **سہ** ہر چند خاک سستی کردیم پسند
بغیر پیشدستی کردیم + از ما بر تر نبود جایی دیگر + ناچار نظر بسوی سستی کردیم + پسند
وضع انتظار بر چند حصول دولت دیدار سبب است اما بہ نسبت حال بیدلان احوال
جاوہ شرم ست و خلافت قاعدہ ادب **سہ** حیرت قسم کو اثر عجز و رسانی + مجبور ادب
چہ وصال و چہ جدائی + آئینہ تسلیم فصولی چہ خیال ست + رنگی نہ نخایم کہ تو از آنہ غامی +
سعادت قد ہوس کہ معراج چنین اخلاص ست نصیب نیاز مندان باد **بشکر اللہ**
خان ہر چند ہر پایا ہی خیر اندیش کشمان شنای فی ریاست و بساطت عرض
و دیگران در صفو نقطہ واری جہہ سا اما کلک نیاز سلک سرنگونی ہای خجالت بکار
میکشید بہر مینوائی نیستانہای نالہ در پرودہ خیال میدمانند حکم بے اختیار ہیا

و لکہ اللہ انک انک
ای فضل زئذ و قویست
خیالند ان مینی نور با
سبوی بون کما نور
سعدون مین اشارت
و لکہ اللہ انک انک
ای فضل زئذ و قویست
خیالند ان مینی نور با
سبوی بون کما نور
سعدون مین اشارت
و لکہ اللہ انک انک
ای فضل زئذ و قویست
خیالند ان مینی نور با
سبوی بون کما نور
سعدون مین اشارت

و لکہ اللہ انک انک
ای فضل زئذ و قویست
خیالند ان مینی نور با
سبوی بون کما نور
سعدون مین اشارت

و لکہ اللہ انک انک
ای فضل زئذ و قویست
خیالند ان مینی نور با
سبوی بون کما نور
سعدون مین اشارت

مقاله در شرح معنی لغات
کمال در وقت برآید
باز آورده و در این موعده بی دردی
در وقت زدنش عالم گنجد بلکه
تا از این وقت که با غش اول
باز آورده و در این موعده بی دردی
در وقت زدنش عالم گنجد بلکه
تا از این وقت که با غش اول

گرم آهنگ معذوری گردید تا صغیر و عای بلند سازد و گردن تسلیم بعرص این ربا
برافرازد و آیات یارب زهنال ذات آن منیع نگاه نصرت بآلد بر شکی فضل الله
در جبهه لعنت رقم بدخواهان چون آتش افسرده در محبت سیاه و والا سیر
دیگر که در خور قبول انجناب تواند بود کرامت یا بضا عتی که در پهلو می آن دوگان مهار
تواند کشود کجا **انفعال آب** کرد از کسی پایم سپرس خاک میگردم بر هست گرد
سری میداشتم نسبت سائل عوام امتیاز و عای فقر ارا در حضرت که بحکم دست
غریب با آنکه دعا بار آرایش نفسی پیش نیست چون نفس اهل استعداد داعی است
در معنی خود را بر صفت نشاری می آرد از نیجا است که کریم نظر التفات بر حال در وی
بیشتری نگار و **قیمت** و صلش نزارد دستگاه کائنات بقدمایچ دست شاید
هم با سودا کند محیط عالم اقبال بواج فیروزی جاوید باد و **تغزیت** میر محمد
فاصل بجز افضائل خلقت ایشان **تأثیر** بر زمین وضع جهان و ا
کردیم همی بود که بر دیده بیا کردیم + نه من بوی بقاداشت نه گل رنگ وفا غیرت
الوده به رنگ نظر با کردیم + آنچه بیداری ما دام نظرمی فهمید + چیرتی بود که در خواب
تماشا کردیم + چار دیوار عناصر اعتبار علمی است بی بود و چار سوی انجمن گیر و دار
تخیله خالی از محتاج نموند بر بنای این طلسم چون گرد باد اعتماد نداری و نه در دست
این دیوار چون رنگ مایه اختیاری اگر نور تامل آمینه پرداز دیده آگاهی گرد دیده
تا آفتاب بال پرداز عبرت است و قطره تا محیط گرد جو لان وحشت صبح تا نفس منزند
غبار هستی بیا داده است و شعله تا قیامت رست میکند بفرخا کشته زنی افتاده
و فانوس آسمان با از دود چراغان اختر نیلی است و آمینه بحاب از نفس سوخته
بر قهای بسته چهره پرداز اثرهای سیله سخن نقاب لب نه شگافه جوهر آمینه
هو است و نفس از پرده دل سری ناکشیده کند نکره فنا **خانه نیزنگ** است

کمال در وقت بر آید
باز آورده و در این موعده بی دردی
در وقت زدنش عالم گنجد بلکه
تا از این وقت که با غش اول
باز آورده و در این موعده بی دردی
در وقت زدنش عالم گنجد بلکه
تا از این وقت که با غش اول

کمال در وقت بر آید
باز آورده و در این موعده بی دردی
در وقت زدنش عالم گنجد بلکه
تا از این وقت که با غش اول
باز آورده و در این موعده بی دردی
در وقت زدنش عالم گنجد بلکه
تا از این وقت که با غش اول

افغان که از اوقات پاره پاره بود
 این باشد حال آن افغان که
 در بعضی آن افغان که
 انصاف تو ان افغان که
 دوستان راه بسوی دل
 ضمیر آن افغان که
 باشد از افغان که
 توان بر وفای این افغان که
 نویدی بیک افغان که
 افغان که از اوقات پاره پاره بود

مرگانی بلند توان نمود از ضمیر اطم تاثیر مخلصان راهی بباطن الفت موطن توان برد
 که در مهاجرت آن آفتاب سپهر اخلاق چه قدر غبار که ورت شام خامی افق سامی
 طبع گردیده باشد یاد از مفارقت آن گوهر محیط اشتقاق چه مقدار عقد ه برشته
 جمعیت گرمی اوقات پیچیده پیداست که از رفتن دل جز دیده سامان اشک
 که می تواند اندوخت و از و داغ صبح پیش از آفتاب چرخ داغ که تو اندازد
 از زمان گشتن شخص آئینه میبازد رنگ + بحر خشک شود آب گهر می سوزد
 خون الفت چه قدر گرمی وحدت دارد + هر کجا داغ شود چشم جگر می سوزد + اگر
 تلقین صبر بان اسرار هم معنی فضائل زبان اظهار کشاید آفتاب را از بساطت
 انوار او خبر کردن است و اگر در درس شکیبائی بان روز اندیش نسخه حقایق مباحث
 نماید گشت امواج بحر من دریا آوردن از آئینه اهل شهود محجب نیست که زنگ
 بسرا آمده چون نسیم در گذشتن ناچار است و چانه پر شده چون اشک در چکیدن بی
 بال افشانه خشک صبح را بدستگاه نفس آرام الفت نمی توان گردانید و بی ترا
 خرامی سیل راسعی امواج در زنجیر نمی توان کشید و یواری اساس تعلق جسمانی
 ما چند حاصل سیلاب فنا خواهد بود و غبار بی تکمین وادی آهنگان تا کجا منع جولا
 حقیقت تواند نمود از نفس چون هیچ نتوان بخیه زد و در حبع عمر روزن این
 خانه بیدل تا کجا گیر و غبار + گرفتار هجوم غبار دومی است نفس گیر اما در نفس شکوهای
 سعی غبار چه تدبیر مدافعت کیشان عالم تحقیق در دام این غبار چون صبح نفس
 راست می نمایند و از خود می شدگان و انامی یقین در احاطه این دیو از حجاب
 چشم تامل میکشاند نیست در گاشن اسباب جهان زنگ ثبات + همه از
 دیده ما همچو نظری گذرد + چون نفس خانه پرستیم مزاریم آرام + عمر آسودگی ما سفر
 میگذرد + در یاد لایکه از کسوت مایست حباب و ابرو ن آمده اند جز میکیانی محیط

افغان که از اوقات پاره پاره بود
 این باشد حال آن افغان که
 در بعضی آن افغان که
 انصاف تو ان افغان که
 دوستان راه بسوی دل
 ضمیر آن افغان که
 باشد از افغان که
 توان بر وفای این افغان که
 نویدی بیک افغان که
 افغان که از اوقات پاره پاره بود

افغان که از اوقات پاره پاره بود
 این باشد حال آن افغان که
 در بعضی آن افغان که
 انصاف تو ان افغان که
 دوستان راه بسوی دل
 ضمیر آن افغان که
 باشد از افغان که
 توان بر وفای این افغان که
 نویدی بیک افغان که
 افغان که از اوقات پاره پاره بود

آغوش کشاده اند و عالی همتا نیکه از عالم رنگ و بوشنم و ابر پر و از نموده اند بیرون
خانه خورشید آشیان نهاده که می دانند کجا رفتند گلچینیان و دیدارش هم از
خورشید بیاید سرخ سایه رسیدن + قبای صوری این طایفه زوال معنی ایشان
نیست اگر مثال اعتباری نقد تجلی باخته باشد شخص حقیقی رنگ عدم میگیرد و اگر
لباس عارضی بدست اندازد فرسودگی محو گردد و پیکر اصل خلل بر نمی پذیرد صفای
گوهر ارواح در کاست صورت جانست و کمال جوهر انوار در رفع اعراض ظلمات
در عین جسم دل زانست رنگ اعتبار + خاک بر سر کرده است آئینه یازین عینار +
هر چند مستحذول حکم به اختیاری جز پریشانی ربطی ندارد و آنچه واری بتامل خیال برنگی
شیرازه باید نمود و کتاب دیده با آنکه غیر از تحیر پیزی مبطالعه می آرد یک گل هوا
گاشتن جاودانی باید کشود شیرازه بند مجموع و لها بر طریق صبر سقیم و اراد و
بن عینار جاود تشویش بر منزل کمال جمعیت رسانا و در جواب قطعه شکرت
خان که در مناسبت چشم و دل نوشته بودند نفی استعارات
عالم ارسام که نیاز انصاف عبودیت مقامست در اثبات کمال قطعه چشم و دل که
از بهشت یکتائی در عالم خیال جلوه نموده و برنگ غمچه گل از آغوش حقیقت هم در اتحاد
معنی گشوده مگر عند سبب بیوانی خامه باین زمره سراید تا خجالت بی زبانی ما بر آید
چشم و دل حظریجان سواد می کرد و مرگاسنی + که چون شرکان بویسین یک تکلم
آغوش گردیدم + تحیر و حسن بهاری داد که شوش + چو اشک از دیده تاوانان
دل آئینه یاجیدم + دل و جوشی ز جوش لفظ و معنی داشت میلانی + بان شوحی که کن
هم چون نفس بویسین چیدم + که این چشم کو دل از تماشایستم غافل + شرار و
شعله با هم موج میزد آنچه من دیدم + طواف بخود که کردم بپایه و دیده افتادم +
بخود آن میری بر دم در دل بر تو پوشیدم + ز دریس دیده دل ازین بیدل چه می پر

اینکه با او این عالم را در اندازند
خود را در عالم بگویند
آغوش کشاده اند و عالی همتا نیکه
خانه خورشید آشیان نهاده که می دانند
خورشید بیاید سرخ سایه رسیدن
نیست اگر مثال اعتباری نقد تجلی باخته
لباس عارضی بدست اندازد فرسودگی محو
گوهر ارواح در کاست صورت جانست
در عین جسم دل زانست رنگ اعتبار
هر چند مستحذول حکم به اختیاری
شیرازه باید نمود و کتاب دیده با آنکه
گاشتن جاودانی باید کشود شیرازه
بن عینار جاود تشویش بر منزل کمال
خان که در مناسبت چشم و دل نوشته
عالم ارسام که نیاز انصاف عبودیت
از بهشت یکتائی در عالم خیال جلوه
معنی گشوده مگر عند سبب بیوانی
چشم و دل حظریجان سواد می کرد
آغوش گردیدم + تحیر و حسن بهاری
دل آئینه یاجیدم + دل و جوشی ز جوش
هم چون نفس بویسین چیدم + که این
شعله با هم موج میزد آنچه من دیدم
بخود آن میری بر دم در دل بر تو پوشیدم
از آنکه با او این عالم را در اندازند
خود را در عالم بگویند
آغوش کشاده اند و عالی همتا نیکه
خانه خورشید آشیان نهاده که می دانند
خورشید بیاید سرخ سایه رسیدن
نیست اگر مثال اعتباری نقد تجلی باخته
لباس عارضی بدست اندازد فرسودگی محو
گوهر ارواح در کاست صورت جانست
در عین جسم دل زانست رنگ اعتبار
هر چند مستحذول حکم به اختیاری
شیرازه باید نمود و کتاب دیده با آنکه
گاشتن جاودانی باید کشود شیرازه
بن عینار جاود تشویش بر منزل کمال
خان که در مناسبت چشم و دل نوشته
عالم ارسام که نیاز انصاف عبودیت
از بهشت یکتائی در عالم خیال جلوه
معنی گشوده مگر عند سبب بیوانی
چشم و دل حظریجان سواد می کرد
آغوش گردیدم + تحیر و حسن بهاری
دل آئینه یاجیدم + دل و جوشی ز جوش
هم چون نفس بویسین چیدم + که این
شعله با هم موج میزد آنچه من دیدم
بخود آن میری بر دم در دل بر تو پوشیدم

دل را از خواب بیدار
کنند و در عالم بگویند
از آنکه با او این عالم را در اندازند
خود را در عالم بگویند
آغوش کشاده اند و عالی همتا نیکه
خانه خورشید آشیان نهاده که می دانند
خورشید بیاید سرخ سایه رسیدن
نیست اگر مثال اعتباری نقد تجلی باخته
لباس عارضی بدست اندازد فرسودگی محو
گوهر ارواح در کاست صورت جانست
در عین جسم دل زانست رنگ اعتبار
هر چند مستحذول حکم به اختیاری
شیرازه باید نمود و کتاب دیده با آنکه
گاشتن جاودانی باید کشود شیرازه
بن عینار جاود تشویش بر منزل کمال
خان که در مناسبت چشم و دل نوشته
عالم ارسام که نیاز انصاف عبودیت
از بهشت یکتائی در عالم خیال جلوه
معنی گشوده مگر عند سبب بیوانی
چشم و دل حظریجان سواد می کرد
آغوش گردیدم + تحیر و حسن بهاری
دل آئینه یاجیدم + دل و جوشی ز جوش
هم چون نفس بویسین چیدم + که این
شعله با هم موج میزد آنچه من دیدم
بخود آن میری بر دم در دل بر تو پوشیدم